

# خاطرات یک میز وزیر

هفته گذشته آقای همتی، وزیر سابق اقتصاد، در مجلس استیضاح و سپس برکنار شد. چون حدس زدیم ایشان حال و حوصله مصاحبه نداشته باشد، تصمیم گرفتیم با میز وی گپ وگفتی کنیم. این میز هم از خدا خواسته، سر درد دلش باز شد و از خاطرات مگوی چند سال میز وزیر بودنش برایمان گفت. با هم بخشی از این خاطرات را می خوانیم.

## میز با وفا

دکتر ناصر اولین وزیر اقتصادی نبود که پشت من نشست. قبلاً هم چندین و چند وزیر دیگه اومده و رفته بودن. حالا جالبه همه می گن میز وفا ندارن، درحالی که من سر جام نشستم و مدیرا می آن و می رن و به من وفادار نمی مونن!

## چرت پشت میزی

یادش به خیر، دکتر ناصر خیلی سحرخیز بود. یعنی صبح من هنوز قلنجم رو نشکسته بودم، می دیدم می آد می شینه و شروع می کنه به کار. حالا بگذریم که کاراش به نتیجه رسیدن یا نه، من از سیاست سردر نمی آرم. ولی کلاً آدم پرکاری بود. یادمه یه بار از خستگی سرش رو گذاشت روی من و خوابش برد. البته وزیرا و مدیرای دیگه هم پشت من می خوابیدن، خیلیاشون خواسته چرت می زدن، بعضیا ناخواسته.

## عشق میز

یه وزیری داشتیم که اولین روزی که من رو دید و نشست پشتم، از بس ذوق و شوق داشت، هی به من دست می کشید و می خندید. بعد که اتاق خالی شد، شروع کرد به بوسیدن من. خیلی معذب شده بودم. طفلی سال ها آرزو داشت که وزیر بشه و حالا داشت کیف می کرد.

## بزنم به میز

یه وزیری هم داشتیم که به چشم و نظر اعتقاد داشت. هرچی می شد می زد به من. دیگه غر شده بودم از بس به تخته زده بود. هرچند طرف توی دوران وزارتش چنان فاتحه ارزش پول ملی رو خوند که اگه هرروز به تنه تک تک درختای جنگل هیرکانی هم ضربه می زد، باز هم براش فایده ای نداشت!

## میز و کمره ها

یه وزیری هم بود که خیلی خالی بند بود. یعنی توی جلسه ها و پشت تلفن و وقت مصاحبه چنان وعده هایی می داد که من که میزم خنده می گرفت و بقی تگون می خوردم. نمی دونم مدیرا و خبرنگارا و مردم چطور از شنیدن اون حرفا خنده شون نمی گرفت!

صفحه ۴

۱۸ اسفند ۱۴۰۳

شماره ۱۳۲



کارتون: مجید صالحی

## میز دست نیافتنی

دورانی هم به رئیس بانک مرکزی بود که شب ها وقتی وزیر می رفت خونه، این می اومد پشت من می نشست. طفلی خیلی دوست داشت یه روزی وزیر بشه. حیف که آرزو به دلش موند. هی می اومد می گفت «یه روزی من می شینم اینجا» ولی فکر کنم الان زیر کرسی خونه ش نشسته و تخمه می شکنه.

## میز اسباب بازی

یه دوره ای هم یه وزیری داشتیم که ماشالا چندین نوه و نتیجه داشت. اینا وقتی می اومدن دفترش دیدن پدر بزرگشون، من عزا می گرفتم. یکی روم می نشست، یکی کشو هام رو باز و بسته می کرد، یک پاش رو می کوبید بهم... ولی از همه بدتر زمانی بود که یکی از نوه هاش دماغش رو مالید بهم... عوق... هنوز وقتی یادم می آد، حالم بد می شه. شانس آوردم آبدارچی حواسش بود و اونجام رو حسابی شست و ضد عفونی کرد.

## نفر بعدی

خلاصه من پشت این میز، مدیرا و وزیرای زیادی دیدم؛ کسانی که اومدن و خدا پریا مرزی برای خودشون خریدن. یه عده هم که نگم براتون. الان هم اومدن من رو بیرن مرمت کنن برای وزیر بعدی. خدا این یکی رو به خیر بگذرونه.

موضوع انشا:

## قرض را کی داده و کی گرفته؟!



فرزانه شهروندی

فرزانه زینلی

بابایمان هستیم هنوز.

بابایمان معتقد است آدم نباید دوستش را لوس کند. زیرا قرض مال مرد است و این گونه مردانگی اش را نشان می دهد. خودش هم مردترین مردی است که دیده ایم، او شب عید یک بسته شیک آماده می کند، پول را داخلش می گذارد، در خانه طلبکار را می زند و بلبخند می گوید: «داداش، سال نو مبارک! این هم یه هدیه ناقابل!» طلبکار هم اول جا می خورد، بعد که داخل بسته را نگاه می کند، می بیند

ما از مامانمان یاد گرفته ایم که وقتی از کسی پول قرض بگیریم، باید آن را پس بدهیم. اما درباره زمان بندی اش چیزی یاد نگرفته ایم و همه قرض هایمان را می گذاریم برای شب سال نو. مامانمان می گوید اگر در طول سال قرض هایت را می دادی، آخر سال فشار زیادی روی جیبمان نمی آمد. چون آخر سال، آدم کلی خرج دارد و هیچ کس دلش نمی خواهد وسط خرید آجیل و لباس نو، یکهو ببیند باید پول کسی را پس بدهد. البته ما که نان خور

پول خودش است، اما دیگر غر نمی زند، چون بالاخره عیدی گرفتن، هر جور که باشد، حال آدم را خوب می کند. بابایمان می گوید این جور چرخه مردانگی در جامعه حفظ می شود و این کارش یک نوع مقابله با تنهاجم فرهنگی است. بابایمان چندتا شعار هم داد که در این مجال نمی گنجد! البته بعضی ها هم هستند که یادشان می رود قرضی که گرفته اند، بالاخره باید برگردانند. این آدم ها معمولاً وقتی طلبکار را از دور می بینند،